



تناقض بین دو اصل «مشارکت» و «نمایندگی»

در دموکراسی مدرن

محمدرفع محمودیان

امروزه دموکراسی، دموکراسی مدرن پارلمانی، در اقصا نقاط جهان استقرار یافته است.

امور سیاسی و اجتماعی بخش مهمی از کشورهای جهان اینک به اتکاء تصمیمات نهادهای دموکراتیک، نهادهایی چون پارلمان، انتخابات آزاد ادواری و احزاب سیاسی، اداره می‌شوند. در نقاطی از جهان نیز که هنوز از چنین نهادهایی خبری نیست مردم با حسرت و امید به انتظار استقرار آنها نشسته‌اند و تا آنجا که فرصت پیدا می‌کنند، برای تحقق یافتن آن دست به مبارزه می‌زنند. در واقع، آنچه در آغاز دوران مدرن، یعنی در سده‌های هفده و هزده میلادی، پدیده‌ای صرفاً اروپایی بود و به‌طور عمده از جانب طبقه‌ی متوسط به‌عنوان بهترین شیوه‌ی حکومت و اداره‌ی امور اجتماعی معرفی می‌شد، اینک اعتباری جهان‌شمول به‌دست آورده است.

دموکراسی استقرار یافته در اکثر کشورهای جهان از عمق و گستردگی چندانی برخوردار نیست. میزان شرکت مردم در انتخابات پارلمانی و محلی پایین است؛ پارلمان و دولت بر آمده از آن، خود، از قدرت چندانی در اداره‌ی امور برخوردار نیستند؛ برخی از نهادهای سیاسی مستقل از پارلمان و اراده‌ی مردم عمل می‌کنند؛ و احزاب سیاسی بیش از آنکه نماینده‌ی قشرهای خاصی از مردم و مدافع منافع آنها باشند، به‌صورت دستگاه جمع‌آوری رأی و تصرف قدرت سیاسی عمل می‌کنند. با این همه، این نواقص از نظر تاریخی، چندان حاد و شدید جلوه نمی‌کنند. در مقایسه با دموکراسی قرون هفده و هزده و حتی دموکراسی تا حدی تعمیق‌یافته‌ی سده‌ی نوزده انگلیس، آمریکا و فرانسه، که در آن، نه همه‌ی مردم دارای حق رأی بودند و نه پارلمان در مقابل قدرت‌های سیاسی دیگر از اقتدار چندانی برخوردار بود، دموکراسی‌های موجود از عمق و گستردگی بیش‌تری برخوردار هستند. امروز حق رأی همگانی به‌سان یک اصل خدشه‌ناپذیر به‌رسمیت شناخته شده است. پارلمان در همه جا بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در مورد امور جمعی به‌حساب می‌آید؛ به یمن پیشرفت‌های فنی، امکان دسترسی به اطلاعات کم و بیش برای همه وجود دارد و احزاب سیاسی، گرایش‌های معین و مشخص ایدئولوژیک را نمایندگی می‌کنند.

سلطه نسبی کند. افلاطون و ارسطو، مخالفان کلاسیک دموکراسی، بر این باور بودند که دموکراسی در نهایت یا به حاکمیت عوام و یا به مرجع و مرجع دموکراسی پارلمانی و بسط حق رأی در دوران مدرن نیزه از آن می‌توسید که عبادا حق رأی همگانی جباریت اکثریت مردم یعنی توده‌ی کارگر و زحمتکش را به‌دنبال آورد. از این رو، از پیشنهاد می‌کرد که حق رأی از هیچ‌کس سلب نشود اما توان‌گران و تحصیل‌کرده‌ها، نسبت به میزان

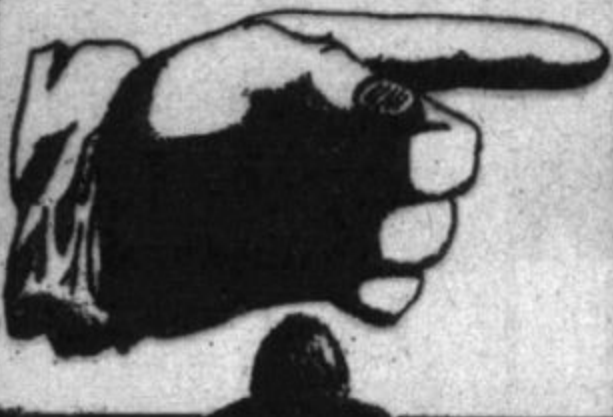
ثروت و سواد خود، حق رأی بیش‌تری داشته باشند. با این حال، دموکراسی پارلمانی هیچ‌گاه سلطه‌ی سرمایه و حاکمیت سیاسی بورژوازی را با تهدید روبه‌رو نساخته است. کارگران و زحمت‌کشان همواره، و حتا در زمان بحران‌های اقتصادی، با یک صدا و با یک فکر در انتخابات شرکت نجسته‌اند و آنگاه نیز که تا حدی متحد و یک‌پارچه عمل کرده‌اند، به احزاب سوسیال دموکرات اصلاح‌طلب و پذیرنده‌ی وضع موجود رأی داده‌اند. این در حالی است که مارکسیست‌ها، دموکراسی پارلمانی را چیزی بیش از یک نمای صوری صرف ندانسته و نمی‌دانند. از نظر آنها، از یک سو، نهادهای سیاسی جوامع مدرن به‌طور کلی و پارلمان، به‌طور خاص، از میزان قدرت محدودی برخوردار هستند و حق دخالت در کارکرد بنگاه‌های اقتصادی و اساساً کارکرد سرمایه را ندارند. چه، گمان می‌رود دخالت آنها عملکرد بنگاه‌های اقتصادی و امر معیشت مردم را با مشکل روبه‌رو سازد و، از سوی دیگر، در شرایط حاکمیت سرمایه، دموکراسی بی‌معنا است. زیرا تبلیغ عقاید و جلب آراء مردم تنها به اتکاء امکانات مادی میسر است و این بورژوازی است که پیش از همه از امکانات مادی برخوردار است. از دید مارکسیست‌ها، تعمیق واقعی دموکراسی با اقدامی رادیکال، یعنی گشایش انقلابی مردم در جهت سازماندهی زندگی اجتماعی خود، امکان‌پذیر است. به اعتقاد آنها فقط در این صورت منطبق سرمایه و نظم برای مردم بی‌معنا خواهد شد و بازسازی ساختار زندگی اجتماعی بر مبنای عقلانی در دستور کار آنها قرار خواهد گرفت.

نقد مارکسیست‌ها در جوهر خود درست است و به نکته‌ی مهمی اشاره دارد. به احتمال زیاد علت ماندگاری و گسترش و تعمیق دموکراسی پارلمانی نیز چیزی جز محدودیت قدرت، از یک سو، و ابعاد فریبندگی آن، از سوی دیگر، نیست. با این همه، باید اذعان داشت که کارگران و احزاب سوسیال دموکرات توانسته‌اند با مبارزات مسالمت‌آمیز سیاسی و تصمیمات پارلمان شرایط کار را بهبود ببخشند، از مدت کار روزانه بکاهند، حقوق سیاسی شهروندان را بسط دهند و بیمه‌ی اجتماعی همگانی را برقرار سازند. این اصلاحات اجتماعی به‌نلدت کارکرد سرمایه را با مشکل روبه‌رو ساخته اما هیچ‌گاه نیز از سوی بورژوازی با میل و رغبت یا حتا رضایت تلویحی، پذیرفته نشده‌اند.

به‌ر رو، تناقض دیگری که دموکراسی پارلمانی را از درون - و نه به‌خاطر بی‌امد هایش - با بحران مواجه می‌سازد، اصل «نمایندگی» است. این اصل که مردم نه به‌طور مستقیم بلکه به‌وسیله‌ی وکلای خود در اداره‌ی کلی امور اجتماعی شرکت می‌جویند، در تناقض با اصل مشارکت، اصل دخالت مستقیم مردم در اداره‌ی امور اجتماعی قرار دارد.

محمودیان، دکتر در جامعه‌شناسی.

اندیشه جامعه ۹۹



زیادی برخوردار باشند و به هرگونه که خود صلاح می‌دانند دیدگاه‌هایی را به موکلین خود نسبت دهند و نمایندگی کنند. به علاوه هیچ قیدوبندی معینی در مورد وابستگی آن‌ها به مردم رأی‌دهنده وجود ندارد. آن‌ها معمولاً آزاد هستند که در دوران وکالت خود به هرگونه که می‌خواهند نظر و بینش خود را تغییر دهند. در صورت نارضایتی از این تغییر موضع، مردم تنها می‌توانند زمان

انتخابات، نمایندگان خود را عزل کنند و به جای آن‌ها کسان دیگری را برگزینند. ولی در مدت وکالت، نمایندگان آزاد هستند که به هرگونه که می‌خواهند عمل کنند و آراء و افکار موکلین خود را تفسیر و نمایندگی کنند. در این مورد، نقد مشهور روسو کاملاً معتبر به نظر می‌رسد. روسو می‌نویسد: زمانی که مردم اجازه می‌دهند تا نمایندگی شوند، دیگر آزاد نیستند. او اضافه می‌کند: مردم فقط در زمان انتخابات آزاد هستند و آن‌گاه که نمایندگان برگزیده شدند و شروع به کار کردند، دیگر مردم بردگانی بیش نیستند.^۱

برخی گروه‌های رادیکال از جمله مارکسیست‌ها چاره‌ی مشکل را در نمایندگی مقید و مشروط دیده‌اند. به اعتقاد آن‌ها نمایندگان را اساساً نباید برای یک دوره‌ی معین طولانی برگزید. دوره‌ی وکالت باید کوتاه باشد و به علاوه مردم باید بتوانند که در صورت عدم رضایت فوراً نماینده‌ی خود را عزل کنند و به جای او کسی دیگر را برگزینند. به این صورت نظارت دقیقی بر فعالیت‌های نمایندگان اعمال خواهد شد و آن‌ها فرصت پیدا نخواهند کرد که هر آن‌گونه که خود می‌خواهند و صلاح می‌دانند، عمل کنند. به طور خلاصه، گروه‌های رادیکال و مارکسیست‌ها چاره‌ی کار را در محدود ساختن آزادی نمایندگان و کاهش آن‌ها به سخن‌گو یا فرمانبر صرف مردم رأی‌دهنده می‌بینند. به نظر آن‌ها هر چه میزان نظارت مردم بر نمایندگان خویش بیشتر باشد و نمایندگان از آزادی تفکر و قدرت داوری کم‌تری برخوردار باشند. دموکراسی و اعمال خواست واقعی مردم زمینه‌ی بلاتری برای تحقق پیش‌رو خواهد داشت.^۲

نمایندگی مقید، مشکلات خاص خود را دارد. در وهله‌ی اول، این شکل از نمایندگی، در عمل به دشواری قابل تحقق است. مردم به طور معمول نه فرصت و حوصله، و نه شور و شوق اعمال نظارت دقیق بر نمایندگان خود را دارند. با توجه به درگیری‌های روزمره، مردم وقت و حوصله‌ی شرکت در انتخابات بی‌در پی توأم با انتخابات میان‌دوره‌ای (برای تعویض نمایندگان خودرأی) را ندارند. نتیجه‌ی کار این خواهد شد که بخشی از مردم که پیش از بقیه به امور سیاسی علاقه دارند با شرکت در امر نظارت و انتخابات به نمایندگی از طرف همه نمایندگان معینی را برخواهند گزید و به این صورت، مشکل پیچیده‌تر و عمیق‌تر از پیش بر جای خواهد ماند. با این حال، مشکل دیگری نیز در راه نمایندگی مقید وجود دارد. همان‌گونه که مدافعان مدل مشورتی دموکراسی دوست دارند یادآوری کنند که: مجالس و انجمن‌های قانونگزاری عرصه‌ی بحث و مشورت است.^۳

نمایندگان انجمن‌های شهر و پارلمان قرار نیست به صورت افرادی با

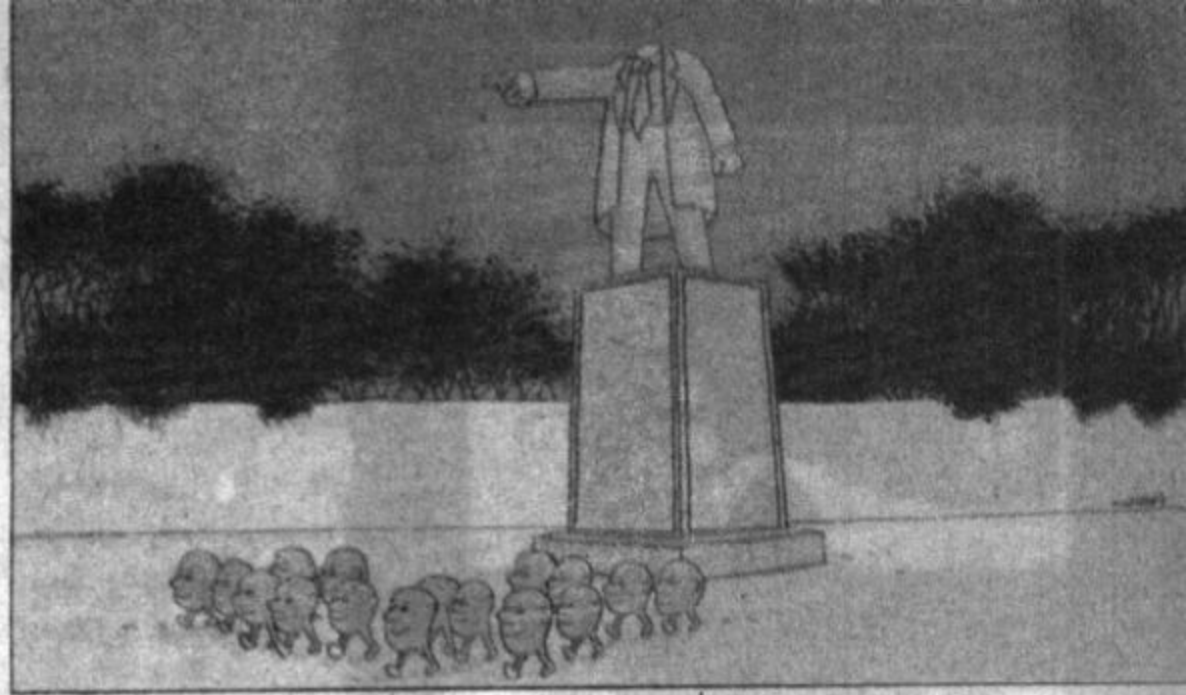
کارکرد دموکراسی مدون منوط به استقرار و عملکرد توأمان این دو اصل است. مردم به وسیله‌ی نمایندگان خود، فرصت پیدا می‌کنند تا نظارت و اداره‌ی کلی خود را بر امور کلان و پیچیده‌ی زندگی اجتماعی مدون اعمال کنند، و به وسیله‌ی مشارکت در اداره‌ی امور جمعی، امکان آن‌را به دست می‌آورند که تا آنجا که ممکن است، سرنوشت اجتماعی خویش را شکل دهند. با این حال «نمایندگی» با فاصله گرفتن از دخالت مستقیم، تحقق می‌یابد و «مشارکت» در اداره‌ی امور، آن‌گاه موضوعیت پیدا می‌کند که مردم بخواهند خود به صورت مستقیم و نه به وسیله‌ی کسان دیگری اداره‌ی امور را به دست گیرند. «نمایندگی»، نظارت از دور و دخالت محدود هر چندگاه یک‌بار در فرایند انتخابات می‌طلبد؛ اما «مشارکت» با دخالت لحظه به لحظه‌ی مستقیم فردی در امور تحقق پیدا می‌کند.

به هر حال، تناقض بین دو اصل «نمایندگی» و «مشارکت»، دموکراسی مدون را از پا در نیاورده است بلکه فقط تنش را در آن ایجاد کرده که گاه باعث ایستایی و گاه باعث پویایی آن شده است. ایستایی دموکراسی مدون در موقعیت‌هایی به وقوع پیوسته است که نمایندگی شکلی صوری و حیاتی مستقل از اصل مشارکت پیدا کرده و مردم مجبور شده‌اند برای دخالت در اداره‌ی امور جمعی به مبارزه بر علیه ساختارهای موجود سیاسی برخیزند. پویایی آن نیز زمانی حاصل شده است که نمایندگی با شور و شوق مردم برای دخالت در تعیین سرنوشت خویش پیوند پیدا کرده است. من در ادامه‌ی این نوشته نخست، خود تناقض بین دو اصل نمایندگی و مشارکت را مورد مطالعه و بررسی قرار خواهم داد و سپس به ایستایی و پویایی حاصل از آن تناقض، خواهم پرداخت. تمامی بحث، در سطح نظری و بُعد مثالی *ideal* امور باقی خواهد ماند و جنبه‌های تاریخی تحول دموکراسی مدون را در بر نخواهد گرفت.

اصل نمایندگی

در دموکراسی مدون، قدرت از آن مردم است اما این نمایندگان مردم هستند که در هیأت انجمن‌ها و مجلس قانونگذار و هم‌چنین مهم‌ترین مسئول (ین) اجرایی قدرت را اعمال می‌کنند. نمایندگان در فرایند مبارزه‌ی انتخابات، خود را به مردم می‌شناسانند و از این طریق اعتماد و رأی آن‌ها را به دست می‌آورند. حضور آن‌ها در مراجع قدرت، در واقع، نه به خاطر افکار و آراء شخصی خود آن‌ها بلکه به خاطر مردم با آراء و افکاری است که نمایندگی می‌کنند. آن‌ها نمایندگی مردم را گاه برای پیشبرد یک امر یا سیاست خاص به دست می‌آورند و گاه برای پیشبرد مجموعه‌ای از امور و سیاست‌ها. در حالی که مورد اول بیشتر زمانی به وقوع می‌پیوندد که فردی از موضع خاص و معینی نمایندگی گروهی از مردم را به دست می‌آورد، مورد دوم بیشتر زمانی رخ می‌دهد که فردی به خاطر اعتبار شخصی خود یا وابستگی‌اش به حزبی قدرتمند نمایندگی حوزه‌ی انتخاباتی (جغرافیایی) یا عامه‌ی مردم را کسب می‌کند. به هر حال، در هر دو مورد، نمایندگی در فرایند باز و آزاد انتخابات و رقابت بر سر آراء مردم به دست می‌آید و فرد نماینده نه به عنوان شخصی صلاحیت‌دار و صاحب نظر به امور سیاسی بلکه به عنوان بازتاب دهنده‌ی افکار و آراء گروهی از مردم در امر تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها، شرکت می‌جوید.

مسأله‌ای که امر نمایندگی را با معضل روبه‌رو می‌سازد، همان نیروی محرکه‌ی دموکراسی، یعنی آزادی اراده‌ی انسان و تنوع افکار و آراء افراد است. نمایندگان برای یک دوره‌ی معین، برای تصمیم‌گیری در مورد اموری کم و بیش غیرقابل پیش‌بینی، در زمان انتخابات، انتخاب می‌شوند. آن‌ها قرار است بر اساس عقل و شعور خود و هم‌چنین رابطه‌ی مستقیم با مردم، در مورد هر مسأله‌ی افکار و آراء موکلین خود را نمایندگی کنند. این امر به آن‌ها اجازه می‌دهد تا از میزان آزادی عمل



اصل مشارکت

دموکراسی مُدرن ریشه در مشارکت مردم در سرنوشت اجتماعی خود دارد. شرکت در انتخابات و تعیین نمایندگان انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری نیز خود به‌عنوان بالاترین نماد دخالت در امور جمعی از معنا برخوردار است. این که دخالت در این مورد به‌شکل مستقیم انجام نمی‌گیرد نیز به این بهانه است که امور کلان اجتماعی مجردتر و پیچیده‌تر از آن هستند که به‌طور مستقیم به‌وسیله‌ی همگان اداره شود. اما در سطوح خرد زندگی اجتماعی، آن‌جا که دخالت مستقیم در اداره‌ی امور میسر است، افراد، به هر رو، از امکان آن برخوردار هستند که خود به‌طور مستقیم در اداره‌ی امور شرکت جویند. سندی‌کاهای صنفی، انجمن‌های محلی، اتحادیه‌های ورزشی، کلوپ‌های سیاسی و گروه‌های اقدام، همه در سطح کارخانه، محله و شعبه به این شکل اداره می‌شوند. در این نهادهای و به‌وسیله‌ی این نهادها، مردم تلاش می‌کنند تا امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زندگی جمعی خود را سمت و سامان دهند.

مشارکت مردم در امور جمعی، با ضرب‌آهنگ زندگی اجتماعی مُدرن در تناقض قرار دارد. شهروندان جوامع مُدرن که غوطه‌ور در تولید و مصرف‌اند، وقت و حوصله‌ی پرداختن به امور زندگی جمعی خود را ندارند. آن‌ها تا آن حد در فعالیت‌های جمعی شرکت می‌کنند که برای پیشبرد یک زندگی شخصی امن و خوش، لازم است. کسی چندان رغبتی به پیشبرد فعالیت و مبارزه برای بهبود کلی شرایط زندگی اجتماعی ندارد. (مگر این‌که در این ارتباط منافع شخصی خود او به‌طور مستقیم تأمین شوند) در واقع، هم‌زمان نظم اقتصادی و اجتماعی موجود، دخالت مردم را بر نمی‌تابد. بنگاه‌های تجاری و صنعتی ملک صاحبان آن‌ها محسوب می‌شود و کارکنان آن‌ها به‌خودی خود حقی در اداره‌ی امور آن‌ها ندارند. وانگهی، این بنگاه‌ها بیش‌تر بر مبنای وضعیت بازار و شرایط سودآوری اداره می‌شوند تا اراده‌ی فردی اشخاص معین. اداره‌ی مؤسسات اجتماعی نیز در انحصار دیوان‌سالاری در آمده است. برای همه، چه قدرتمداران و چه توده‌ی مردم مشخص شده است که دیوان‌سالاری به مؤثرترین و منظم‌ترین وجه، امور را اداره می‌کند و در مقایسه با آن، دخالت مردم در اداره‌ی امور، هرج و مرج و اتلاف وقت را به همراه خواهد داشت.

مشارکت مردم در اداره‌ی امور شاید برای نیروهای رادیکال چاره‌ی بسیاری از مشکلات جامعه‌ی مُدرن جلوه کند، ولی بر خلاف دید آن‌ها مشارکت، خود امری مشکل آفرین است. اداره‌ی امور محله، مدرسه، دانشگاه، کارخانه و اداره، ظاهراً اگر در دست خود افراد مشغول به‌کار و فعالیت در آن‌ها قرار گیرد، به‌سهولت و دقت تمام انجام خواهد گرفت. مردم خود مشکلات نهادهایی را که با آن درگیر هستند، بهتر از هر کس می‌شناسند و هم‌چنین می‌توانند به‌طور جمعی با صرف کم‌ترین هزینه و نیرو مشکلات را حل کنند. تنها کافی است که مردم شور و شوق انجام کارها را به‌صورت جمعی داشته باشند و مانعی در مقابل آن‌ها وجود نداشته باشد تا همه چیز به‌نحو درست و دقیق به انجام برسد. واقعیت اما چیز دیگری می‌گوید. توافق در مورد چگونگی اداره‌ی جسمی امور به‌سختی به‌دست می‌آید. هر کس نظر و عقیده خود را دارد و به‌سادگی و سهولت مجاب نمی‌شود. گاه باید ساعت‌ها و روزها بحث کرد تا معلوم شود مشکلات چیستند، چگونه باید حل شوند و چه کسی باید چه مسئولیتی را به‌عهده گیرد. در روند بحث و تبادل نظر غالباً افراد زرنگ‌تر و پُررُوت‌تر در ارائه‌ی نقطه‌نظرات بر دیگران پیشی می‌گیرند و معمولاً توافق‌های حاصله شهر و نشان نظریات و عقاید آن‌ها را بر خود دارد. ولی حتا کسب توافق به منزله‌ی پایان دردسرهای و شروع فرایند انجام کارها نیست. کسانی که با تصمیم‌های گرفته شده توافق چندانی ندارند، ممکن است روحیه‌ای انفجالی اتخاذ کنند و کسانی نیز با بی‌عینالی یا از سر فرصت طلبی مسئولیت‌های محوله را به انجام نرسانند. در نهایت، هیچ بعید نیست که از کل جمع داوطلبانه‌ی گرد هم آمده تنها چند نفر تمامی

آراء پیشاپیش اتخاذ شده در فرایند تصمیم‌گیری‌ها شرکت جویند؛ چه در این صورت، دیگر لازم نبود بحث و مشورتی بین آن‌ها در گیرد و تصمیم‌ها در فرایند مذاکره و گفت‌وگو اتخاذ شوند. واقعیت این است که نمایندگان به‌سان انسان‌هایی معقول و اندیشمند در مورد هیچ مسأله‌ای پیشاپیش به اندازه‌ی کافی نمی‌دانند و به جوانب آن آشنایی ندارند ولی می‌توانند با مطالعه‌ی کافی و در نظر گرفتن نقطه‌نظرات دیگران درباره‌ی آن به درک معینی از آن برسند. مسائلی که برای تصمیم‌گیری (در مورد آن‌ها) انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری ارجاع می‌شوند، به‌ور طبیعی مسایل نو و بدیعی هستند، مسائلی که جامعه باید برای اولین بار به‌طور جمعی در مورد شکل برخورد با آن‌ها تصمیم بگیرد. این امری عادی است که اگر کسی در این مورد پیشاپیش اصلاع و نظر خاصی نداشته باشد، در فرایند اصلاع و تغییر مواضع به نقطه‌نظر معینی برسد. بحث و مشورت کمکی به نمایندگان در رسیدن به یک نظر معین است. این امر البته در مورد خود مردم نیز صادق است. مردم نیز در ارتباط با امور جمعی خود، اموری که تصمیم‌گیری در مورد آن به انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری راگذار می‌شود، پیشاپیش نظر خاصی ندارند و نیازمند مطالعه و شرکت در بحث و مشورت برای رسیدن به نقطه‌نظر خاصی هستند. اما چون توده‌ی مردم وقت و حوصله‌ی کافی برای بسیاری از مطالعات و بحث‌های فنی ندارند، نمایندگان انجمن‌ها و مجالس به‌جای آن‌ها تصمیم می‌گیرند. حال اگر طبق نظر رادیکال‌ها و مارکسیست‌ها عمل شود، نمایندگان یا باید از تعقل و مشورت اجتناب ورزند یا به همان درک اولیه‌ی موکلین خود وفادار بمانند و یا با فدا ساختن استقلال عمل خود و دنبال نمودن افکار عمومی ببینند مردم چه دید و نظری را در مورد یک مسأله‌ی معین دارند. در این میان، این نکته نباید نادیده گرفته شود که نمایندگان در هر زمان معین نه تمامی مردم بلکه گروه‌هایی از آن‌ها را نمایندگی می‌کنند و ممکن است نماینده‌ای آراء و افکار خود را در تطابق با بخشی کوچک از مردم و نه اکثریت یا گروه‌های بزرگی از آن‌ها اتخاذ کند. انتخابات پی در پی و ناگهانی در این مورد نماینده را مجبور می‌سازد افکار و نظریات خویش را تابع اکثریت سازد و دیگر گوش به گروه‌های کوچک (یا صدای وجدان خود) نسپارد.

در مجموع، اصل «نماینده‌گی» قدرت را از مردم می‌ستاند و به نمایندگان آن‌ها اعطا می‌کند تا آن‌ها برای یک دوره‌ی معین آزاد و به‌دور از نظارت مردم به تصمیم‌گیری در مورد امور جمعی بپردازد. اما این اصل، در عین حال، به مردم اجازه می‌دهد تا با اعزام نمایندگان مورد اعتماد خود به انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری زمینه‌ی بحث و مشورت و اتخاذ تصمیم‌های عقلایی در مورد امور جمعی را فراهم آورند. در واقع، نمایندگان در آزادی از نظارت مردم می‌توانند به بهترین شکل عمل کنند و عقلانی‌ترین تصمیم‌ها را (در رابطه با خود مردم) اتخاذ کنند، هر چند که هیچ تضمینی وجود ندارد که نمایندگان این چنین عمل کنند. دلیل این امر نیز این است که اگر چه انسان به‌سان موجودی اندیشمند و معقول در فرایند بحث و تبادل نظر به بهترین و جامع‌ترین نقطه‌نظر در مورد یک مسأله می‌رسد، ولی همین انسان بسیاری از اوقات حاضر نیست که منافع و دیدگاه‌های خود را به کناری نهد و به استدلال دیگران یا صدای خرد، گوش دهد.

فعالیت‌ها را به عهد-گیرند و بقیه به حضوری نمایشی و تشریفاتی در جلسه‌ها و مباحث بسنده کنند.^۶

شکی نیست که مشکل «مشارکت» را می‌توان با روی‌آوری به اصل «نمایندگی» بر طرف ساخت. اگر قرار است در نهایت چند نفر فعال و سرزنده مسئولیت کارها را به عهد-گیرند، پس بهتر آن است که به شکل رسمی آن‌ها را هم چون نماینده‌ی جمع برگزید، آن‌ها را تحت نظارت دموکراتیک قرار داد و کلیه‌ی مسئولیت‌ها را به آن‌ها واگذار کرد. به این صورت، دیگر لازم نیست کسانی بیهوده وقت خود را در جلسات و مباحث بی‌فایده و بی‌سرانجام تلف کنند. در همین حال که دیگر کسی نخواهد توانست با زرنگی و پررویی آراء خود را، بدون این‌که از صافی رقابت انتخاباتی گذشته باشد، به عنوان نظرات بهتر و عقلایی‌تر بر دیگران تحمیل نماید. عملاً، اصل «نمایندگی» بدون این‌که اصل «مشارکت» را به طور کامل خنثا سازد و مانع از شرکت مردم در فرایند تصمیم‌گیری‌های اجتماع، به شکل شرکت در انتخابات ادواری، شود اجازه می‌دهد که مردم بدون ائتلاف وقت و سرخوردگی در روند دموکراتیک تصمیم‌گیری‌ها شرکت فعال داشته باشند. چون فرایند انتخابات و کار نمایندگی هر دو اموری شفاف و تعیین حدود شده هستند و کژی و کاستی عمده‌ای بدان راه پیدا نمی‌کند. در حالی‌که مشارکت مستقیم مردم در اداره‌ی امور هر آن ممکن است به وسیله‌ی چند تن عوام فریب یا فرهمند به کژ راه خودکامگی کشیده شود. اصل نمایندگی و انتخابات توأم با آن اگر به طور اصولی و دقیق برگزار شود، هیچ نوع خودکامگی و استبداد را بر نمی‌تابد.

با این همه، بدون مشارکت، تحقق اصل نمایندگی امکان‌ناپذیر است و از این رو نمی‌توان «نمایندگی» را به طور یک‌سره جایگزین «مشارکت» ساخت. کسانی که نتوانند در حوزه‌های خرد زندگی اجتماعی فعال باشند، چگونه می‌توانند در سطح کلان، در انتخابات انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری و اعمال نظارت بر نمایندگان خود نقشی فعال ایفا کنند؟ در فرایند دخالت مستقیم در اداره‌ی امور است که مردم شور و شوق و هم‌چنین دانش و مهارت کافی برای شرکت در روند انتخابات، گزینش نمایندگان و نظارت بر کار نمایندگان را به دست می‌آورند. مردم با شرکت در حوزه‌های دم دست فعالیت اجتماعی، تأثیر تلاش‌های خود را تجربه می‌کنند و شور و شوق لازم برای شرکت در فرایندی را پیدا می‌کنند که نتایج آن چندان محسوس نیست. هم‌چنین با دخالت در اداره‌ی امور، مردم نسبت به چند و چون امور جمعی، پی‌گیری مسامحتی‌گش‌های خود، به عهد-گرفتن مسئولیت و طرز اداره‌ی امور اطلاع و دانش کسب می‌کنند. این اطلاع و دانش بدان‌ها کمک می‌کند تا در فرایند انتخابات و نظارت بر نمایندگان با توان و مهارت لازم شرکت جویند و فریفته‌ی تبلیغات یا ظاهر قضا یا نشوند.

در مجموع، «نمایندگی» و «مشارکت» مستقیم در اداره‌ی امور، هر دو، به عنوان مبانی دموکراسی مدرن تا حد زیادی غیر قابل تحقق و شکننده هستند. نمایندگی قدرت را به دست افرادی می‌سپارد که در یک دوره‌ی معین آزاد هستند تا به دور از نظارت دقیق هرگونه که می‌خواهند در مورد سرنوشت مردم تصمیم بگیرند. مشارکت مستقیم به نوبه‌ی خود نه تنها در ادراه‌ی امور کارا و مؤثر نیست، بلکه با جوهر وجودی جامعه‌ی مدرن نیز خوانائی ندارد. هر چند این دو اصل لازم و ملزوم یکدیگر هستند، اما در عین حال، وجود یکدیگر را نیز تاب نمی‌آورند. مردمی که در فرایند اداره‌ی امور جمعی شرکت مستقیم داشته‌اند، می‌توانند به خوبی از عهد‌ی شرکت در انتخابات و نظارت بر نمایندگان خود برآیند. مشارکت مستقیم با تقسیم وظایف و واگذاری مسئولیت به افراد برای انجام

کارهای معینی تحقق پیدا می‌کند. اما از سوی دیگر، چون مشارکت مستقیم غیر ممکن است، مردم به نمایندگی روی می‌آورند و چون نمایندگی ناقض اعمال مستقیم اراده است، مردم بدیل مشارکت مستقیم را بر می‌گزینند.

□

بدون شک تناقضات فوق می‌بایست دموکراسی مدرن را دچار ایستایی محض می‌ساخت. نمایندگی صوری و مجرد شده و مشارکت مستقیم گرفتار بحث‌های نمایشی و جمود گشته نه دموکراسی و حاکمیت مردم که الیگارشسی سرآمدان سیاسی و انفعال عوام را به همراه دارد. این‌که دموکراسی مدرن به طور عمده دچار ایستایی شده به خاطر دو عاملی است که ارتباط جامعه را با دموکراسی یا حیات سیاسی جامعه برقرار می‌سازند. این دو عامل همانا جنبش‌های اجتماعی و حوزه‌های بحث و تبادل نظر موجود در وسایل ارتباط جمعی هستند. آن‌ها انرژی و انگیزه‌ی فرا رفتن از ایستایی ناشی از تناقضات موجود در دموکراسی را فراهم می‌آورند.

جنبش‌های اجتماعی

یکی از ویژگی‌های جوامع مدرن حرکت خود جوش، و در آغاز، سازمان نیافته‌ی مردم در جهت تحقق خواست‌های خود است. جمع جمعیت در مراکز زندگی و کار و هم‌سانی، روزافزون شیوه‌های کار و زندگی باعث شده است که مردم بیش از پیش دارای افکار و آراء هم‌گون و زمینه‌های فعالیت اجتماعی مشترک شوند. روحیه‌ی کوشنده‌ای نیز که کل ساختار اقتصادی و اجتماعی مدرنیته بر آن استوار است، مردم را به کوشش برای تحقق خواست‌های خود سوق می‌دهد. در نتیجه، مردم شور و امکان فعالیت و مبارزه برای تحقق خواست‌های گوناگونی را دارند. جنبش‌های اجتماعی معمولاً همواره در جوامع مدرن وجود دارند، اما گاه شکوفا و گاه به طور نسبی راکد هستند. اگر یک جنبش اجتماعی در حالت رکود قرار می‌گیرد، جنبش دیگری جای آن را پر می‌کند. در چند دهه‌ی اخیر در جهان جنبش‌های حقوقی مدنی، زنان، حفظ محیط زیست و حفظ هویت گروهی یا به طور هم‌زمان یا به تناوب فعال بوده‌اند.

جنبش‌های اجتماعی در اوج خود شکل مبارزه‌ی سازمان یافته را پیدا می‌کنند و گاه حتا در وجود احزاب و سازمان‌های سیاسی تثبیت می‌شوند. اما پیش از آن بیشتر شکل حرکت خودجوش عمومی را دارند. در این مرحله‌ی اولیه مردم خود را درگیر در یک حرکت می‌بینند تا آغازکننده یا پیش‌برنده‌ی آن. شور و شوق آن‌ها برای شرکت، در آن همان قدر ریشه در احساس با هم بودن و کاری را به انجام رساندن دارد که ریشه در تحقق یک خواست معین. یک جنبش

اجتماعی ممکن است دارای خواست معینی در قبال دولت یا بنگاه‌های اقتصادی یا کل جامعه باشد، و تنها با مبارزه بر علیه دشمن یا مانع اصلی، به سمت تحقق اهداف خویش حرکت نمی‌کند. جذب افراد و تقویت روحیه‌ی مبارزاتی فعالان نیز بخشی از استراتژی مبارزاتی آن است. در این فرایند، شرکت‌کنندگان در یک جنبش اجتماعی تجربه‌ی ایجاد شور مبارزه و همبستگی را از سر می‌گذرانند. آن‌ها فرا می‌گیرند که سرنوشت مبارزه نه تنها به شرایط کلی مبارزه و ضعف یا قوت موانع موجود، بلکه هم‌چنین به اراده و تلاشی‌های جمعی خود آن‌ها بستگی دارد. مبارزه به آن‌ها می‌آموزد که قدر ذره ذره‌ی تلاش و روابط اجتماعی خود را بدانند. مهم‌ترین نتیجه‌ی جنبش‌های اجتماعی، صرف نظر از این‌که به موفقیت دست می‌یابند یا نمی‌یابند، این است که مسائل جدیدی در سطح جامعه مطرح

اصل «نمایندگی»،
قدرت را از
مردم
می‌ستاند
و به نمایندگان آن‌ها
اعطاء می‌کند
تا آن‌ها
برای یک دوره‌ی معین
و به دور از
نظارت مردم،
به تصمیم‌گیری در
امور جمعی بپردازند

می‌شوند و نیروهای تازه‌نفسی پا به میدان فعالیت و مبارزه‌ی اجتماعی می‌نهند. در متن جنبش زنان، به‌طور مثال، هم مسائل و مشکلات زنان برای جامعه مطرح شده و درک کم و بیش دقیق و واضحی از آن‌ها به دست آمده و هم بسیاری از زنان، که قبلاً در حیات سیاسی جامعه نقشی نداشتند و از لحاظ سیاسی و اجتماعی منفعل بودند، پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند. شکی نیست که در پی رکود یک جنبش ممکن است مسائل مطرح شده از سوی آن نیز به فراموشی سپرده شوند و افرادی که در آن شرکت جستند دچار انفعال یا سرخوردگی شوند. اما چون جنبش‌های اجتماعی یکی پس از دیگری جای یک‌دیگر را می‌گیرند، همواره عرصه‌ای برای طرح مسایل نو و فعال شدن افرادی که منفعل شده‌اند، وجود دارد.

جنبش‌های اجتماعی نه تنها با فراهم آوردن زمینه‌ی فعالیت اجتماعی بسیاری از نیروهای ساشیه‌ای را وارد گستره‌ی مبارزات اجتماعی می‌کند، بلکه عرصه‌ی مناسبی را برای فعالیت نیروهای فعال و سرزنده نیز به وجود می‌آورد. در این راستا است که جنبش‌های اجتماعی هم‌چون سرچشمه‌ی مشارکت مستقیم مردم در دموکراسی مدون عمل می‌کنند. در متن جنبش‌های اجتماعی است که مردم شور و شوق دخالت در امور جمعی زندگی، اموری چون اداره‌ی کارخانه، مدرسه، کوی و شهر را پیدا می‌کنند و سعی می‌کنند از اصل «نمایندگی» حداکثر استفاده را در جهت ضرورت‌ترین سرور شرایع سرور ببرند.

به عبارت دیگر، برای طرح افکار و آرمان‌های خود و به گرسی نشانیدن خواست‌های جنبش خود، مردم رو به فعالیت در عرصه‌های جدید و سنتی فعالیت سیاسی و اجتماعی می‌آورند. آن‌ها همبستگی و روحیه‌ی مبارزه‌جویی خود را به این عرصه‌ها وارد می‌کنند و این عرصه‌ها را پویایی و نشاط می‌بخشند. نهادهای دموکراسی مدون، در واقع، پی در پی، متأثر از جنبش‌های اجتماعی از پویایی و سرزندگی برخوردار می‌شوند.

در متن شرکت در جنبش‌های اجتماعی، مردم به‌طور عام، و فعالان اجتماعی، به‌طور خاص، به حصارهای هنجاری نهادهای دموکراسی مدون هجوم می‌آورند و آن‌ها را جابه‌جا می‌کنند: دروازه‌های عرصه‌های مشارکت مستقیم را به روی نیروها و عقاید جدید می‌کشایند؛ افراد، برنامه‌ی عمل و احزاب سیاسی جدیدی را به فرایند انتخابات راه می‌دهند؛ و مجلس نمایندگان را مجبور به وضع قوانین جدیدی برای سازمان‌دهی زندگی اجتماعی می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی زمینه‌ی گذر از محدوده‌های رسمی و سنتی کارکرد قدرت سیاسی و اراده‌ی عمومی را فراهم می‌آورند. در شور و نشاطی که آن‌ها می‌آفرینند، منطلق نظم اقتصادی و اجتماعی حاکم، تا حد معینی به چالش خوانده می‌شود و خواست‌های معینی نه تنها عرصه‌ی طرح که امکان تحقق پیدا می‌کنند. در متن این شور و نشاط، مردم آماده‌اند تا بسیاری از عادات، طرز برخوردها و انتظارات خود را زیر سؤال ببرند و آرامش و امنیت داده شده‌ی زندگی را - برای تحقق خواسته‌هایی والا - زیر پا نهند. در این رابطه، قدرت و نظم نیز مجبور می‌شود که به خواست‌هایی گردن نهد که در شرایط معمولی برای آن غیر قابل تصور خواهد بود، تماماً به این دلیل که با اجتناب از رویارویی مستقیم، ادامه‌ی حیات خود را تضمین کند.

جنبش‌های اجتماعی، در عین حال، امکان به هم پیوستن «مشارکت» و «نمایندگی» را فراهم می‌آورد. این جنبش‌ها به لحاظ این که فقط جنبش بخش یا گروهی از مردم هستند و عمدتاً یک خواست یا مجموعه واحد

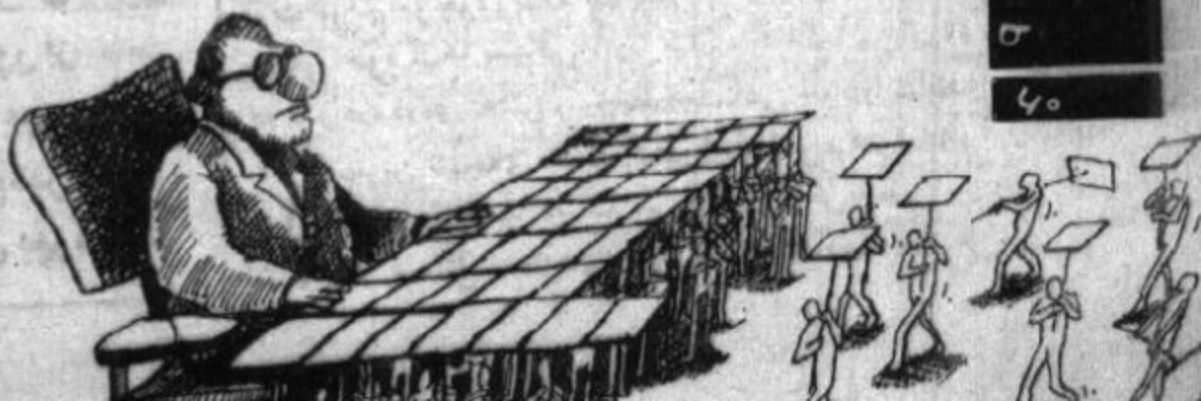
به هم تنیده‌ای از خواست‌ها را دنبال می‌کند، نمی‌توانند به نتیجه‌ی معینی دست یابند، مگر این که نظر مساعد دیگران را نیز نسبت به خواست خود به دست آورند. آراء مردم غیر فعال در این زمینه دارای اهمیت زیادی است. با شرکت فعال در فرایند انتخابات می‌توان به جلب آراء این افراد برخاست و سپس با شرکت فعال در انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری، با مذاکره و ائتلاف، زمینه‌ی تحقق سیاست مورد نظر را فراهم آورد.

حوزه‌های بحث و تقابل نظر

یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه‌ی مدون، شکل‌گیری حوزه‌های بحث و گفت‌وگوی باز و جمعی یعنی قهوه‌خانه‌ها، کلوب‌های سیاسی، مطبوعات و، در دوران معاصر، رادیو و تلویزیون است.^۸ در این حوزه‌ها افراد، اطلاعات، نقطه‌نظرها، دیدگاه‌ها و مشکلات اجتماعی خود را با یک‌دیگر در میان می‌گذارند و پیرامون آن به بحث و گفت‌وگو می‌نشینند. نخستین موارد چنین حوزه‌هایی به صورت قهوه‌خانه، سالن (گردهم‌آیی اشراف و روشنفکران) و روزنامه در انگلستان و فرانسه قرن هفدهم دایر گشت. در شروع دوران مدون، در قرون هفدهم و هژدهم، جرخش کالا و سرمایه، اداره‌ی انبوه جمعیت گرد آمده در مراکز سکونت و تولید و هم‌چنین آفرینش فرهنگ واحد ملی و آموزشی نسل‌های جدید بدون مبادله‌ی اطلاعات و ارزیابی میزان صدق آن‌ها امکان‌پذیر نبود. حوزه‌ی عمومی بحث و گفت‌وگو در آغاز، به‌طور عمده، گستره‌ی مادی مبادله‌ی اطلاعات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و ارزیابی میزان صدق آن‌ها بود. ولی به تدریج با بسط روابط مدون به شکل مرکز طرح عقاید و نظریات و رویارویی و تقابل نیروهای سیاسی و اجتماعی نیز درآمد.

امروز، وسایل ارتباط جمعی به ظاهر نقش حوزه‌ی عمومی را به عهده دارند. در مطبوعات، مؤسسات همگانی فرهنگی، رادیو و تلویزیون، اخبار و نقطه‌نظرات گروه‌ها و نیروهای سیاسی و تحلیل‌های روشنفکران و کارشناسان به اطلاع مردم می‌رسد. هر شهروند می‌تواند با هزینه کردن بخش کوچکی از امکانات مادی خود انبوهی از اطلاعات و تحلیل نسبت به مسایل مختلف به دست آورد. با این حال، اغلب اوقات وسایل ارتباط جمعی به سان حوزه‌ی عمومی عمل نمی‌کنند. مالکیت سرمایه‌ی خصوصی، نفوذ احزاب سیاسی و اقتدار کارشناسان و روشنفکران رسمی دانشگاهی، وسایل ارتباط جمعی را به رسانه‌های هیپجان برانگیز یا سخن‌گو و مبلغ یک نقطه‌نظر تبدیل کرده است. دیگر در آن‌ها از اطلاعات صحیح و دقیق، تحلیل‌های عمیق و روشن‌گر و رویارویی افکار و عقاید خبری نیست. سیاست آن‌ها همانا جلب حداکثر تعداد خواننده و شنونده به وسیله‌ی تحریک حس کنجکاری عامیانه‌ی آن‌ها، تبلیغ یک سیاست و خط فکری به عنوان تنها سیاست معقول و ممکن و ارائه‌ی نقطه‌نظرات معینی به عنوان دیدگاه‌های متقن و کامل. این سه‌گانه که جامعه محل مبارزه‌ی گروه‌های مختلف اجتماعی با منافع متضاد و دیدگاه‌های متفاوت است و هیچ نقطه‌نظری از جامعیت و عینیت برخوردار نیست و تحلیل‌ها و اخبار همواره ناقص و در حال تکمیل شدن هستند، در حیطه‌ی کاری و فکری آن‌ها نم‌گنجد. آن‌ها، به جای آن‌که تخم شک و پرسش را در ذهن خواننده بکارند، یقین را به او القاء می‌کنند. برای حفظ موقعیت تجاری و سیاسی خود، آن‌ها خویش را، هم‌چون داننده‌ی رازها و داور نهایی امور معرفی می‌کنند.

با این همه، حوزه‌ی عمومی هنوز نمرده است. و در بطن وسایل ارتباط جمعی این جا و آن جا به حیات خود، هر چند حیاتی نحیف و رنجور، ادامه می‌دهد. در برخی مفسد‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها، در برش کلوب‌های سیاسی و گاه حتا در برنامه‌های رادیو و تلویزیون افکار و عقاید افراد و نیروهای گوناگون انعکاس پیدا می‌کنند. بخش‌هایی از مردم به خصوص افراد علاقه‌مند به مسائل سیاسی و اجتماعی از وسایل ارتباط جمعی انتظار دارند که اطلاعات، تحلیل و مباحث لازم برای فهم امور پیچیده‌ی اجتماعی را دسترس آن‌ها قرار دهند. در دوران انتخابات و بحران‌های سیاسی و اقتصادی نیز صاحبان و



مستولان و سایل ارتباط جمعی مجبور می‌شوند، بیش از پیش، به آراء و افکار موجود در جامعه، ناراضی‌ها و اعتراض‌های مردم و دید روشنفکران و گروه‌های در حاشیه قرار گرفته، توجه نشان دهند. اما آنچه که در نهایت همان حیات نحیف و رنجور حوزه‌ی عمومی را تضمین می‌کند، و هر چند گاه یک‌بار بدان سرزندگی و پویایی می‌بخشد، جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های اجتماعی، حوزه‌ی عمومی خاص خود را ایجاد می‌کنند. مطبوعات، کلوپ‌های سیاسی و گروه‌های آیینی را برای طرح آراء خود دایر می‌کنند و چون به‌سان جنبش هیچ‌گاه دارای نقطه‌نظرات معین و مشخصی نیستند، این رسانه‌ها را مرکز طرح عقاید متفاوت می‌سازند. به‌علاوه، جنبش‌های اجتماعی با طرح اعتراض و دیدگاه‌های خود دیگر رسانه‌ها را وادار می‌سازند که به گروه‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی اجازه دهند تا مواضع و اندیشه‌های خود را به شکلی جدلی و واضح و شفاف طرح کنند.

شکوفایی حوزه‌ی عمومی به مثابه شکوفایی دموکراسی است. حوزه‌ی عمومی نه تنها امکان شناخت مسائل و دیدگاه‌های مطرح را برای مردم پیش می‌آورد، بلکه شور و اراده‌ی شرکت در نهادهای دموکراسی را نیز فراهم می‌کند. در متن شرکت در مباحث، اشخاص بیش از پیش نسبت به موقعیت، خواست‌ها و مواضع خود آگاهی به‌دست می‌آورند. آن‌ها به جوانب مختلف دیدگاه‌های خود و نتایج آن مسلط می‌شوند و احاطه پیدا می‌کنند. در بحث و جدل با دیگران، خود را بهتر می‌شناسانند. این آگاهی اما، فقط در سطح آگاهی محض باقی نمی‌ماند و در شور و انگیزه‌ی دست زدن به کنش، به اوج باروری می‌رسد. با اتخاذ یک موضوع معین در بحث و درک هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر خواست‌های خود، انسان توان و کنش شرکت عملی در فرایند تحقق خواست‌های خود را پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، در متن شرکت در بحث، انسان نسبت به خود و مواضع خود دارای پایبندی و تعهد می‌شود و دیگر نمی‌تواند از موضعی انفعالی به آن‌ها بنگرد.

حوزه‌ی عمومی، هم‌چنین، هم‌چون عرصه‌ی تلاقی و سازگاری «مشارکت» و «نمایندگی» عمل می‌کند. از یک‌سو، شور و شوق دخالت در امور جمعی و شرکت در اداره‌ی امور را نزد مردم دامن می‌زند، و از سوی دیگر، مردم را نسبت به بحث‌های موجود در جامعه و در انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری آگاه و حساس می‌سازد. در این فرایند مردم، از یک‌سو، با استفاده از درک خود نسبت به بحث‌هایی که در انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری یا اداره‌ی کلی‌ترین امور اجتماعی جریان دارد دست به دخالت مستقیم در امور جمعی زندگی می‌زنند، و از سوی دیگر، اراده‌ی شرکت مستقیم در اداره‌ی امور جمعی و عیت‌تر ساختن هر چه بیش‌تر دانش خود نسبت به مسایل اجتماعی به‌دست می‌آورند. بنابر این حوزه‌ی عمومی تناقض بین دو اصل مشارکت و نمایندگی را تا حد زیادی رفع می‌کند و باعث می‌شود که مردم از توان، احاطه‌ی نظر و شور دخالت در هر دو گستره‌ی مشارکت مستقیم در اداره‌ی امور و شرکت و نظارت بر امر نمایندگی برخوردار شوند. در یک کلام، حوزه‌ی عمومی نه تنها شور و شوق کنش که دانش و درایت نظارت را نزد مردم می‌آفریند. شکی نیست که هر چه حوزه‌ی عمومی شکوفاتر باشد توان آن در آفرینش شور و شوق یا درایت نزد مردم و در نتیجه، رفع تناقض دو اصل «مشارکت» و «نمایندگی» بیش‌تر است.

در مجموع، جنبش‌های اجتماعی و حوزه‌ی عمومی در ترکیب با یک‌دیگر، محور پویای دموکراسی مدرن را تشکیل می‌دهند. آن‌ها فاصله و تناقض بین دو رکن این دموکراسی، مشارکت مستقیم و نمایندگی را کم و کم‌تر می‌کنند، و باعث و بانی آن می‌شوند که مردم شور و شوق و هم‌چنین توان انجام و هدایت هر دو امر را داشته باشند. در ترکیب با یک‌دیگر، آن‌ها چهره‌ی رخوت، کاهلی و سهل‌انگاری مردم را پاره می‌کنند و اراده‌ی به چالش خواندن منطق نظم حاکم را در دل آن‌ها جای می‌دهند. مهم‌تر از همه، آن‌ها زمینه‌ی انتقال خواست و اراده‌ی مردم را به

نمایندگان آن‌ها فراهم می‌آورند. جنبش‌های اجتماعی پیرامون فعالیت‌های مردم در عرصه‌های مشارکت مستقیم شکل می‌گیرد و به امر مشارکت معنا و پویندگی نوینی می‌بخشد. حوزه‌ی عمومی نیز به مردم کمک می‌کند تا خواست‌ها و آراء خود را دقیق‌تر به خود و یک‌دیگر بشناسانند و در این فرایند به اتحاد عمل‌های هر چه وسیع‌تری دست یابند. در این فرایند مردم بیش از پیش حول خواست‌ها و نظریات خویش به وحدت می‌رسند و توان و آگاهی آن‌را پیدا می‌کنند که انجمن‌ها و مجالس قانونگزاری را، به در نظر گرفتن و قبول خواست‌های خود سوق دهند. در واقع، در اوج شکوفایی جنبش‌های اجتماعی و حوزه‌ی عمومی، اصل «نمایندگی» هم‌چون والاترین و مجردترین مظهر اراده‌ی مردم، خواست و نظریات آن‌ها را در قوانین انعکاس می‌دهد.

جنبش‌های اجتماعی به‌طور مداوم در حالت افست و خیز هستند. گاه توده‌ها با شور و هیجان تحقق خواست‌ها و انتظارات خود را می‌جویند و گاه سر خورده از موقعیت خود یا راضی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته، سیاست صبر و سکوت را پیش می‌گیرند. از نظر تاریخی، وضعیتی که امروز شاهد آن هستیم، در مقایسه با دهه‌های شصت و هفتاد پیش‌تر به رکود شباهت دارد تا شرایط عادی. با این حال در اقصا نقاط جهان جنبش‌های گوناگونی از جنبش زنان و محیط زیست گرفته تا جنبش دموکراسی طلبی در حال فعل و انفعال هستند. چه بسا که یک یا دو دهه‌ی دیگر، شاهد عروج جنبش‌های هر چه سرزنده‌تری نیز باشیم. به همین صورت، حوزه‌ی عمومی نیز در دوران معاصر در چنگال حاکمیت مالکیت خصوصی و تخصص‌گرایی گرفتار آمده و پویایی خود را از دست داده است. در این ارتباط، دموکراسی نیز تا حد معینی از عمق و معنا تهی شده است. اما تا زمانی که جنبش‌های اجتماعی و حوزه‌ی عمومی با همه‌ی افست و خیز و رکود نسبی خود جزء تفکیک‌ناپذیر زندگی اجتماعی مدرن هستند، به پویایی نسبی این دموکراسی می‌توان امیدوار بود و انتظار روزهای بهتری را برای آن داشت. ◇

پی‌نوشت
نگاه کنید به:

Johneuart Steuart Mill, *Considerations on Representative Government*, in H. Acton(ed), *Utilitarianism, Liberty and Representative Government*, Dent and Sons, London 1951

کرافورد برو مکفرسون. زندگی و زمانه‌ی دموکراسی لیبرال. ترجمه‌ی مسعود پدram. (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶) فصل سوم.
۲. برای مثال نگاه کنید به:

Karl Mrax, *On the Jewish Question*, in *Karl Marx's Early Writing*, Penguin, Harmondsworth, 1975.

3. Jean - Jacques Rousseau, *The Social Contract in The Social Contract and Discourses*, Everyman, Lodon, 1993, book 3, ch. 15.

4. Karl Marx, *The Civil War in France*, Foreign Language Press, Peking, 1970.

5. James Fearon, *Deliberation as Discussion*, in *Deliberative Democracy*,

edited by Jon Elster, Cambridge University Press, Cambridge, 1998.

۶. درباره‌ی این مشکلات مقاله‌ها و کتاب‌های زیادی به‌خصوص از جانب پیروان نظریه‌ی «انتخاب معقول» نوشته شده است. یون الستر که خود زمانی طرفدار این نظریه بوده و اکنون از دید انتقادی بدان می‌نگرد، بهترین و جامع‌ترین نوشته‌ها را در این مورد به‌رشته‌ی تحریر درآورده است. برای نمونه نگاه کنید به:

Jon Elster, *Rationality, Morality, and Collective Action*, Ethics 96 :136 -

155, 1985.

7. Ron Eyerman, *Modernity and Social Movements*, in *Social Change and Modernity*, edited by H. Hafferkamp and N.Smelser, University of

California Press, Berkeley, 1992.

8. Jurgen Habermas, *The Structural Transformation of the Public Sphere*, Polity Press, Cambridge, 1989.